

حق و حقیقت

دکتر سید جعفر سجادی

این دو واژه که بازگشت آنها از لحاظ معنی و اشتقاق نزدیک بیکی دیگر است از واژه‌هاییست که روزانه مکرر بکار میرود و بعضاً بدون توجه بمعنی واقعی و با اصطلاح موضوع له‌عرفی و لغوی و اصطلاحی آن استعمال میشود .

اطلاقات حق

- ۱- گفتار درست و راست. در حدیث است « کلمة حق یراد بها الباطل » ، « کلمة حق عند سلطان جائر » ، « تصدقوا بحق او تکذبوا بباطل » ، « ولیقل حقاً اولیسکت » ، « قولوا الحق ولو علی انفسکم » و « الحق مرء » ، « ما قال رسول الله فهو حق » ، « ورؤیا النبی حق » .
- ۲- واقع و آنچه هست و باید باشد «الذی بعثک بالحق» ، « نسألك بحق الاسلام» ، « لیس قاضی یقضی بالحق الاکان عن یمینه ملک » ، « من اخذ من الارض شیئاً بغير حقه » ، « فان لصاحب الحق مقالا » ، « والجنة حق » ، « فرجل عرف الحق ف قضی به »
- ۳- شایسته و بایسته . « ان الله قد اعطى کل ذی حق حقه » ، « فاعط کل ذی حق حقه » .

- ۴- امری که بر عهده شخص است اداء آن نسبت بعهدہ دار تکلیف است و نسبت به ذی نفع حق است . « اذا کان لك علی رجل حق » ، « حق الله علی عباده ان یعبده » ،

«حق الله حق الضیف». «حق المسلم على مسلم خمس»، «ثلث حق على كل مسلم»، «ثلاثة حق على الله»، «وفيه حق الله وحق الرسول و ذی القربی»، «والعبد - المملوك اذا ادى حق الله» «الذین اذا اعطوا الحق قبلوه»، «ان فی المال لحقأسوی - الزکوة» «فصاحب المتاع احق بمتاعه».

۵- یکی از نامهای خداست. «ان الله هو الحق المبین»، «من رأنی فقد رای الحق».

۶- سخن راست کردن و درست کردن.

۷- کاری که البته واقع شود.

۸- اطلاق بر عقاید و ادیان و مذاهب نیز میشود- شعر.

ده مروده مرد را احمق کند مرد حق را کافر مطلق کند
تفتازانی گوید: حق حکم مطابق با واقع است و یا مطابقت واقع است با اعتقاد و صدق مطابقت اعتقاد است با واقع و گفته شده است حق اطلاق میشود بر مطابق بفتح و صدق اطلاق میشود بر مطابق بالكسر.

جر جانی گوید: حق و صدق متشابه است در مصداق.

اخلاق

کلمه حق در اخلاق، مقابل و طرف تکلیف است و آن امری است که انجامش بر عهده دیگری است و این امر بر مبنای تعاون اجتماعی باشد باین معنی که در برخورد های اجتماعی حقوقی و تکالیفی پدید می آید و هر کس حقی دارد و تکلیفی، تکلیف آنست که افراد باید نسبت بیکدیگر و جامعه انجام دهند چون فداکاری در راه ترقی جامعه و برقراری نظم و انضباط اجتماعی و حق چیزی است که افراد از جامعه طلبکارند در ازاء تکلیفی که انجام داده و میدهند افراد باید قسمتی از آزادیهای خود را فدای مصالح جامعه نمایند و در راه اعتلاء و پیشرفت جامعه بکوشند و جامعه باید وسائل زندگی و رفاه و آموزش و... افراد را فراهم نماید و بالجمله هر فردی عهده دار تکالیف و وظائفی است که باید انجام دهد و طلبکار حقی است.

مذهب

در مذاهب نیز حقوق و تکالیفی معین شده است حقوقی که در مذاهب برسمیت شناخته شده است و جنبه اخلاقی و عبادی دارند دو قسم اند حق الناس و حق الله .
 حق الناس مابین خود افراد است که افراد باید رعایت حقوق دیگران را بکنند، تجاوز بمال و ناموس و عرض و دماء دیگران نکنند؛ حق الناس باین معنی معمولاً در معاملات می آید مانند حق شفعه ، حق مضاجعت و حق موقوف علیهم نسبت بوقف و عین موقوفه، حق نفقه عیال و اولاد و بزرگ خانواده نسبت بیکدیگر و آنهم بردو قسم است: حقوق قابل انتقال و اسقاط، حقوق غیر قابل اسقاط و انتقال و بالجمله رد و دایع و امانات و حفظ حیثیت و احترام افراد و اداء قروض و عدم تعدی و تجاوز بمال مردم و احترام ازغصب اموال مردم و حرق و نهب و اتلاف آن از حقوق ناس است که قابل عفو و بخشایش از طرف خدا نیست .

و دیگری حق الله است که انجام مفاد او امر خدا و یا نفس طاعت او باشد مانند اقامه فرائض و سنن و گفته اند «حق الله علی العبادان یعبده و لایشرکوا به شیئاً» این نوع حقوق قابل بخشایش است از طرف ذات الهی .

حقوق مالیه

حقوق مالیه در مقابل حقوق بدنی است که هیچکس نمیتواند نسبت بحفظ صحت و بهداشت خود و دیگران کوتاهی کند و یا بی اعتنا باشد و جوب انقاز غریق و آگاهانندن از مهالك و جز آن از این قبیل است و افراد همانطور که باید رعایت حقوق مالی افراد را بنمایند واجب است رعایت حقوق بدنی خود و افراد اجتماعی را نیز بنمایند که فرمودند «من قتل نفساً بغير حق ، فکانما قتل الناس جميعاً» . مسئله قصاص، حدود و دیات از این قبیل است .

حقوق فردی

حقوق فردی مقابل حقوق اجتماعی است که افراد نسبت باجتماع تکالیف خاصی دارند که باید انجام دهند و حقوقی طلبکارند که برعهده اجتماع است که ادا کند.

عرف

کلمه حق و حقیقت در عرف و محاورات معمولی افراد بسیار بکار می رود و

و گذشته از حقوق طبیعی و اصول مسلم آن در جوامع مختلف بر حسب عادات و رسوم صوری بخود گرفته است بطوریکه برخی در مطلقیت آن شك کرده و گمان برده اند که امری است اعتباری چنانکه تکلیف از امور اعتباری فرضی است و چیزی ثابت و لایتغیر بنام حق وجود ندارد که مرکز و محور اعمال و کردار بشر باشد و در اجتماعات مختلف بر نگرهای مختلف نمودار میشود و جمله «الحق لمن غلب» که در افواه است و از جمالات بعضی از فلاسفه یونان است نمودار همین معنی است و بدین ترتیب معنی حق و حقیقت تابع آراء و اهواء و امیال افراد گردیده است و از نظر این عده عهد و موثیق و غیره هر چند هم ظالمانه باشد منشأ حق خواهد بود و مقررات و نظامات اجتماعی هر چند هم دور از منطق و عقل و یا بر مبنای تسلط بر اعراض و دماء دیگران باشد منشأ حق خواهد بود و شاید همین گونه حقوق بوده است که اجتماعات و طبقه‌ها تیرا معتقد کرده است که حق امری است اعتباری و فرضی. بدیهی است نمیتوان شك داشت که حقوق طبیعی که منشأ آن قوانین ثابت طبیعت است اعتباری فرضی نیست مثلاً حق زندگی کردن و برخورداری از منافع حیاتی و منابع طبیعی و مسکن و ملبس و حفظ و صیانت ذات افراد و حریم وجودی آنها از حقوق طبیعی است بر خلاف احراز مقام و منصب و برخورداری از حیثیات و اعتبارات ثانوی که در حاشیه زندگی است نه در متن آن.

حقیقت

با توجه به مراتب یاد شده در مورد حق باید اذعان داشت که حقیقت امری ثابت و مطابق با واقع و نفس الامر است و مرکز و محور تمام افکار و مقصد همه حرکات و سکانات است و درستی و راستی و آنچه همه باید بدان بنگرند و آنچه روح جهان و نظام آنست حقیقت است آن چیز است که در زندگی روزمره بارها بگوش میرسد و زبان مردم بدان عادت کرده است که حقیقت میگویم و به حقیقت سوگند و غیره.

چنان بنظر میرسد که حقیقت و حق تابع آراء و اهواء و امیال اشخاص

نبوده و امری ثابت باشد باز گفته میشود آن امر ثابت چیست که مفهوم آن از اعرف اشیاء است و کنه آن در غایت خفاست ما هر چه فکر کنیم و هر چه تصور کنیم و هر چه بخواهیم و هر چه بگوئیم تغییری در حقیقت امر نمیدهد، آن تابع نظر و خواست و اراده ما نیست آن خود هست ولو آنکه بشری در دنیا وجود نداشته باشد و آن متن واقع است.

حرکت وضعی و انتقالی زمین امری است که حقیقت دارد ما بخواهیم یا نخواهیم، اگر اعمال و حرکات و رفتار ما موافق با مسیر حقیقت بود، ما بر حق و حقیقت باشیم والا نه که فرموده اند **المقدر کائن**. نوامیس طبیعت و قوانین لایتغیر علل و معلول در جهان وجود تابع خواست بشر نیست آنها حقیقت دارند و واقعهند ظلم و فساد قبح ذاتی دارند و این حقیقت و واقع است و اثر وضعی دارد و آن اثر نیز حقیقت دارد ما بخواهیم یا نخواهیم.

ادبیات و اصول

در اصطلاح ادبی و اصولی اگر لفظی در ما وضع له خود بکار رود حقیقی و اگر در غیر ما وضع له خود بکار رود مجازی گویند.

توضیح آنکه الفاظ بدو در میان اهل هر زبان برای افاده و استفاده معانی خاص بکار رفته است و قرار بر این شده است که هر گاه فلان لفظ، اطلاق شود معنی خاصی از آن اراده شود این را گویند موضوع له الفاظ، حال اگر این الفاظ در معانی دیگری بجز آن معنی خاص که بدو افاده کرده است استعمال شود این استعمال را مجاز گویند.

و قهراً در طول تاریخ لغات و الفاظ این امر واقع شده است و بر حسب ضرورات و احتیاجات بشری اینگونه استعمالات واقع شده است پیشرفتهائی که در علوم و هنر و صنعت و فنون مختلف حاصل میشود موجب میشود که معانی تازه بوجود آید و برای بیان این معانی ناچار شده اند الفاظی بکار برند این الفاظ که برای بیان معانی مستحدثه بکار میرود گاه از همان الفاظ موجود استفاده

میشود و گاه الفاظی دیگر وضع میشود ، در صورتیکه از همان الفاظ قدیمه استفاده شود قهراً حقیقت نخواهد بود و مجاز خواهد بود زیرا این الفاظ قدیمه معانی خاصی دارند که برای همان معانی حقیقت‌اند.

استعمال الفاظ قدیمه در معانی جدیده گاه بسرحدی است که معانی اول را ترك میکند و در این صورت است که حقایق ثانویه میشوند.

پس معلوم شد که حقایق لغویه یعنی الفاظی که در اصل لغت برای معانی خاص وضع شده باشند ، و گاه ممکن است برحسب تعدد واضعان و عرف مختلف برای افاده يك معنی چند لفظ وضع شده باشد، مترادفات از این راه پیش می‌آیند .

استعمال این الفاظ در معانی جدیده یکوقت بدست عرف و مردم عادی انجام میشود. و گاه بدست اهل فن خاص ، و از اینجاست که مجاز عرفی و مجاز اصطلاحی بوجود آمده است، چنانکه استعمال الفاظ در معانی موضوع له گاه بدست عرف انجام میشود. و گاه بدست اهل اصطلاح و حقیقت‌عرفیه و اصطلاحیه درست میشود استخدام الفاظ برای کنایه و عاریه کردن آنها برای افاده معنی خاص همه مجاز است.

فلسفه

فلاسفه درباره کلمه حق و حقیقت بررسی‌هایی کرده‌اند و گویند عقل بشری که بواسطه آن حق خواسته میشود و درك میکند و باید درك کند و عبارت دیگر ملاك و معیار درك حق و حقیقت عقل بشری است و آنها فی الجمله احساس میکنند و لکن بطور شایسته و بایسته در نمی‌آید و گویند: حق موجودی است بنفسه و قائم بذات و ازلی است و دائم است و محور تمام کائنات و حادثات و موجودات است و مقصد اعلی است و مبدأ کل است و همه و منشأ کل حقوق است و آن ذات حق است و یا شامل ذات و صفات میشود.

و کلمه حقیقت گاه مقابل اعتبار است و حقیقی مقابل اعتباری است که